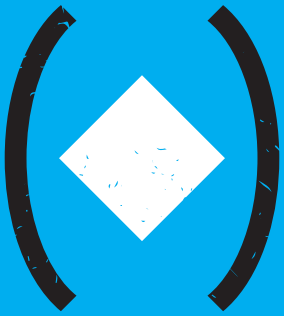


بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



چگونه

سکندر

(ن) بیابانیم؟

تقریری از اندیشه چارلز تیلور

جیمز کی. ای. اسمیت | ترجمه حامد قدیری



سرشناسه: اسمیت، جیمز کی. ای. ۱۹۷۰-م.

Smith, James K. A., 1970-

عنوان و نام پدیدآور: چگونه سکولار (ناباشیم) : تقریری از اندیشه چارلز تیلور

نویسنده جیمز کی. ای. اسمیت؛ مترجم حامد قدیری؛ ویراستار محمد فیروزیان.

تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۱-۹۳-۶

رده بندی کنگره: B۹۹۵

رده بندی دیویی: ۱۹۱

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۸۴۳۸۲

این اثر ترجمه‌ای است از:

How (Not) to Be Secular Reading Charles Taylor

James K. A. Smith

Eerdmans, 2014

چگونه سکولار (ن)باشیم تقریری از اندیشه چارلز تیلور

نویسنده: جیمز کی. ای. اسمیت

مترجم: حامد قدیری

ناشر: ترجمان علوم انسانی

ویراستار: محمد فیروزیان

طراح جلد: حمید اقدسی یزدلی

صفحه‌آرا: هادی عادل‌خانی

چاپ: زیتون

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

پست الکترونیکی: tarjoman.nashr@gmail.com

فروشگاه اینترنتی: www.tarjomaan.shop

.....
حقوق چاپ و نشر در تمام قالب‌ها اعم از
کاغذی، الکترونیکی و صوتی انحصاراً برای
انتشارات ترجمان علوم انسانی محفوظ است.
این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

فهرست

- ۷ مقدمه مترجم
- ۹ پیشگفتار
-
- ۱۷ درآمد: اکنون تحت فشار قیچی وار: سکونت در عصر سکولار
- ۱۷ ترسیم حدود عصر حاضر
- ۲۰ پریشانی در ساحت درون ماندگار
- ۲۸ شک و رزی به ساحت متعالی
- ۳۶ چگونه سکولار (ن) بودن
-
- ۴۵ [۱] اصلاح اعتقاد: امر سکولار به مثابه دستاورد مدرن
- ۴۵ فراتر از تفریق: موانع پیش روی بی اعتقادی
- ۴۷ پنداره های سکولار و مدرن ما: برچیدن موانع پیش روی بی اعتقادی
- ۵۶ اصلاح: نقطه اتکای مدرنیته
- ۶۲ خلقت، طبیعت، تجسد: مسیری پرپیچ و خم به سوی اومانیسیم انحصاری
-
- ۶۹ [۲] مسیر دینی به سوی اومانیسیم انحصاری: از دئیسم به الحاد
- ۷۰ حصارکشی و درون ماندگارسازی: تغییر جایگاه معنا
- ۷۳ دفاعیه پردازی چگونه مسیحیت را تحلیل می برد؟
- ۷۶ گام بعدی: سیاست جامعه «فرهیبخته»
- ۷۹ دین برای مدرن ها

۸۳ [۳] رخوت ساحت درون ماندگار: «حس» عصر سکولار

- ۸۵ اثر نواختر: تزلزل ناشی از فشار قیچی وار
۸۸ واکنش‌ها: رخوت‌های امر درون ماندگار
۹۴ گذار پنداره‌ای: پنداره کیهانی مدرن
۹۸ بسط بی‌اعتقادی

۱۰۵ [۴] مناقشه در برنهاد سکولاریزاسیون ۲

- ۱۰۶ ضدروایت: درباب نظریه سکولاریزاسیون ۲
۱۱۱ عصر اصالت
۱۱۶ طلب: معنویت در عصر اصالت

۱۲۱ [۵] چگونه (ن) زیستن در عصر سکولار

- ۱۲۱ چهارچوب درون ماندگار
۱۲۳ «برداشت‌هایی» از امر متعالی و «پبله‌هایی» درون این چهارچوب
۱۲۷ ساختارهای جهان بسته
۱۳۳ فشارهای قیچی‌وار: ایمان در عصر سکولار
۱۳۵ بازترسیم تنش‌ها؛ یا: محظورات پیش روی همه
۱۴۲ کدام مسیحیت؟ مطالبه حداکثری
۱۵۳ معنای کل این حرف‌ها چیست؟
۱۶۰ مواضع بی‌قراری؛ یا: ناآرامی‌های اومانیزم انحصاری
۱۶۵ نتیجه‌گیری: گروه‌ها
۱۶۷ هوسِ گروه
۱۶۹ مسیر شاعرانه: هاپکینز
۱۷۱ دوآینده بدیل

۱۷۵ پی‌نوشت‌ها

۲۰۱ اصطلاح‌نامه

۲۰۵ نمایه



مقدمه مترجم

نسبت ما با دین زمین تا آسمان فرق دارد با نسبتی که پدران و پدربزرگ‌هایمان، مادران و مادربزرگ‌هایمان با دین داشته‌اند. ما در عصری زندگی می‌کنیم که امکان نگرستن از بیرون به دین را یافته‌ایم. به بیان دیگر، درست مانند نجاری شده‌ایم که (در آن مثال مشهور هایدگر) نسبت به چکش خود التفات پیدا کرده و حالا هنگام کوبیدن میخ‌ها مدام به فرایند بالا و پایین رفتن چکش فکر می‌کند و احتمالاً، جای میخ، چکش را روی دست خود می‌کوبد. ما در عصر التفات به دین زندگی می‌کنیم.

از مختصات عصر التفات به دین این است که دیگر نمی‌توانیم درست مثل پیشینیانمان دین‌ورزی داشته باشیم. مؤلفه‌های عصر مدرن - علم و دمکراسی و قانون و امثال این‌ها - دائم قد علم می‌کنند و این پرسش‌ها را به جان ما می‌اندازند که آیا دین با علم جمع می‌شود؟ آیا دین برای جامعه مدرن راه‌گشاست؟ آیا خدا و امر الهی جایی در مناسبات کنونی مان دارد؟ آیا عالم همین کهکشان‌های سرد است یا چیزی ورای آن وجود دارد؟ آیا حقیقتی در پس دعا و عبادت ماست یا همه این‌ها قابل تقلیل به امری صرفاً روانی است؟

التفات به دین چنان است که نه می‌توان به راحتی دین را پذیرفت و به دوران پیش از التفات بازگشت، و نه می‌توان به سادگی آن را کنار گذاشت و طوری رفتار کرد که انگار نه دینی بوده و نه دینی خواهد بود. مادر وضعیت توأمان جاذبه و دافعه هستیم که نه پای رفتن داریم و نه دل ماندن. انسان، بنا به ذات خود، اگر در مضیقه‌ای بیفتد و خارخار موضوعی به ذهنش بیفتد، ناگزیر به آن می‌اندیشد و در پی به زبان آوردن آن است. هرچه بیشتر از آن سخن بگوید دلش آرام‌تر می‌شود و فشار آن را کمتر روی دوش خود احساس می‌کند. اما وضعیت برزخ‌گونه ناشی از التفات به دین چنان مبهم و ناشناخته است که در قالب کلمات نمی‌گنجد. از این رو بیشتر

کسانی که از آن سخن گفته‌اند از قاطبه هنرمندان - و به‌ویژه شاعران - بوده‌اند؛ چه اینکه هنر به معنی عام و شعر به معنای خاص راهی برای به‌زبان آوردن امر به‌زبان نیامدنی است. در این میان، چارلز تیلور فیلسوفی است که پا به میدان گذاشته تا راهی به‌رهایی از این محمصه بگشاید. او می‌خواهد، در دستگاه نظری کلان خود، زبانی برای سخن‌گفتن از این وضعیت پیدا کند و برای حالتی که فقط احساسشان می‌کنیم اما واژه‌ای برای اشاره به آن‌ها نداریم کلمات و مفاهیمی مهیا کند. یکی از نمودهای این تلاش تیلور کتاب گران قدر عصر سکولار است، کتابی که تیلور در آن می‌کوشد برای ما روایت کند که چگونه گام‌به‌گام از جهان سنت به جهان مُدرن آمده‌ایم و گرفتار این وضعیت دشوار شده‌ایم.

البته کتاب تیلور آن قدر حجیم و فخیم است که مطالعه آن بیشتر به پروژه‌ای طولانی می‌ماند، اما کتاب حاضر، چگونه سکولار (ن) باشیم، تقریری خلاصه و موجز از آن کتاب قطور است. جیمز اسمیت، نویسنده این کتاب، تلاش کرده تا شاخ‌وبرگ انبوه تحلیل و استدلال تیلور در کتاب عصر سکولار را کمی هرس کند و مدعای او را در قالبی ساده‌تر و تُنک‌تر به ما عرضه کند. با این حساب، اگر آن وضعیت برزخ‌گونه ما را به ستوه آورده باشد و اگر بپذیریم که کتاب تیلور راهی برای اندیشیدن به آن وضعیت است، طبعاً می‌توان این کتاب را دروازه‌ای به سرزمین پرفرازونشیب عصر سکولار دانست. انتخاب و ترجمه این کتاب برآمده از همین دغدغه و داعیه است.

جا دارد اینجا تشکر کنم از دوستانی که در مسیر ترجمه این کتاب از کمک‌هایشان بهره‌بردم. نخست قدردان الطاف دوست عزیزم دکتر وحید سهرابی فر هستم که، به سبب مذاقه‌هایش در اندیشه تیلور، در تنقیح مفاهیم تیلوری و جستن واژه‌های معادل برای آن‌ها از مشورت‌های ایشان بهره‌بردم. ایضاً تشکر می‌کنم از دکتر موسی محمدیان گرامی که در برخی مراحل ترجمه از دانش زبانی و فلسفی ایشان بهره‌بردم. همچنین باید تشکر کنم از دکتر محمد ملاح‌عباسی که در گزینش برخی واژه‌ها، مشخصاً اصطلاح «پنداره اجتماعی»، ملجأ نظرخواهی من بودند. در پایان، سپاسگزاری می‌کنم از انتشارات ترجمان علوم انسانی که مجدداً با نظر خطاپوششان ترجمه دیگری از من را سزاوار طبع یافتند و زمینه انتشار آن را فراهم کردند. امیدوارم ماحصل ترجمه چنان باشد که ثمرات مطالعه آن بر خطاهای مترجمانه‌اش بچربد و باعث شود که این کتاب در میدان اندیشیدن به موضوعاتی از جنس دین و سکولاریته مؤثر باشد.

پیشگفتار

شما کشیش یا کلیساراه‌اندازی^۱ هستید که به بروکلین یا برکلی یا بولدر رفته‌اید. شاید در تماسی به شما گفته بودند که از جورجیا، گرند ریپیدز^۲ یا یکی دیگر از ناحیه^۳ «مذهبی» آمریکا نقل مکان کنید و شما هم وظیفه^۴ تبلیغ سیره^۵ مسیح در یکی از هزاران نواحی شهری اصطلاحاً «بی‌خدا» ی آمریکای شمالی را روی دوشتان حس کرده بودید. شما اورشلیم خود را بنا به رسالتتان به مقصد بابل ترک کردید و همراه خود چیزی بردید که خیال می‌کردید جواب تمام سؤالات بی‌جواب این مردم «سکولار» است. اما طولی نکشید که فهمیدید آن سؤال‌ها بی‌جواب نیستند، بلکه نرسیده مانده‌اند و اصلاً سؤال نیستند. یعنی چنین نیست که همسایگان «سکولار» شما در پی «جواب» باشند و خُرده‌اطلاعاتی از نقشه‌های ذهنی‌شان گم شده باشد که دنبال آن بگردند. برعکس، نقشه‌هایی کاملاً متفاوت در اختیار دارند. شما دستتان آمده که همسایگانتان، به‌جای آنکه مدام از خدا و حیات اُخروی بپرسند، دل‌بسته^۶ انواع و اقسام آرزو و «پروژه» و طلب معنا هستند. به نظر نمی‌رسد که چیزی از زندگی‌شان «گم شده» باشد. با این حساب، نمی‌توانید با خبر خوش وجود عیسایی که «حفره‌های خداشکل»^۳شان را پُر می‌کند نزد آن‌ها بروید. آن‌ها اصلاً حس نمی‌کنند که عمارت‌های «سکولاری» که ساخته‌اند هیچ طبقه^۷ بالایی ندارد. آن‌ها، به آشکال گوناگون، شبکه‌هایی از معنا ساخته‌اند که تقریباً کل معنای موردنیازشان در زندگی را تأمین می‌کند (هرچند که همه چیز به همان «تقریباً» بستگی دارد).

1. church planter

2. Grand Rapids

۳. God-shaped hole: مفاد این اصطلاح آن است که هر انسانی در قلب خود حفره‌ای دارد که حد و اندازه آن به قدری است که با هیچ چیزی جز خدا پر نمی‌شود [مترجم].

همین بس که بگوییم سرمشق‌هایی که با خود به آنجا آورده‌اید تا به اینجا در تقریر و توجیه تجربه‌تان ناموفق بوده‌اند. شما خیال می‌کردید که عازم دنیایی شبیه دنیای خودتان هستید که فقط خدا را کم دارد؛ اما در واقع به دنیایی کاملاً متفاوت پا گذاشته‌اید. معلوم شده که تجربه‌تان اصلاً شبیه تجربه پولس رسول^۱ بر بالای تپه مریخ نیست (اعمال رسولان، ۱۷) که مردم سرسپردهٔ انواع و اقسام خدایان باشند و شما با سخن‌گفتن از خدای واحد و حقیقی به جمع خدایان نشان بیفزایید. نه، به نظر می‌رسد که خیلی‌ها توانسته‌اند جهان معناداری بسازند که سؤالات ناظر به ساحت الهی ابدأ خدشه‌ای به آن وارد نمی‌کند؛ هرچند که ممکن است آن جهان به نحوی از انحا همچنان گرفتار پریشانی، با همان قید کذابی «تقریباً»، باشد. همسایگان شما درون همان چیزی زندگی می‌کنند که چارلز تیلور^۲ آن را «چهارچوب درون‌ماندگار»^۳ می‌نامد. آن‌ها دیگر دل مشغول «پرسش از خدا» به مثابهٔ یک پرسش نیستند زیرا که سرسپردگان «اومانیسیم انحصاری»^۴ هستند، یعنی نحوی از درجهان بودگی^۵ که معنا را بدون توسل به امر متعالی فراهم می‌کند. آن‌ها احساس نمی‌کنند چیزی کم شده است.

پس، در عصر سکولار، شهادت دادن به حقیقت دینی چگونه است؟ مؤمن بودن چگونه است؟ مسیحیان تا چه اندازه ناخودآگاه گرایش‌های چنین جهانی را به خود گرفته‌اند؟ اینجا از یک سو به این سؤال می‌رسیم که چگونه با اومانیسیم‌های انحصاری ارتباط برقرار کنیم. از سوی دیگر، دوباره توپ در زمین کلیسا می‌افتد: «اعتقادات» ما تا چه اندازه مثل اومانیسیم‌های انحصاری است؟

کتاب حاضر در پی پاسخ به چنین سؤالاتی است. این کتاب را یک دورهٔ دکتری کشیشی ببینید که بین‌الدفتین^۶ شده است، یک قوم‌نگاری فلسفی در باب جهانی که ساکن آن هستید و در آن به کار تبلیغ مشغولید. مرا استاد مشاوری بدانید که در کنار راهنمای اصلی، یعنی چارلز تیلور فیلسوف، شما را به این جهان نو هدایت می‌کنم. در اینجا تیلور کسی است که کتاب عصر سکولار او همان منبعی است که به آن نیاز دارید اما از نیازتان به آن خبر نداشتید.

1. Saint Paul
2. Charles Taylor
3. immanent frame

4. exclusive humanism
5. being-in-the-world
6. between two covers

ولی شاید آنچه از مخاطب کتاب گفتم وصف حال شما نباشد. شاید شما خودتان را «سکولار» بدانید؛ شاید خودتان را ملحد یا دست کم لادری ای^۱ بدانید که هیچ دغدغه‌ای نسبت به خدا، دین، کلیسا یا چیزی از این سنخ ندارد. ظاهراً این طور نیست که شما ایمان را «ترک گفته» یا خدا را کشته باشید، بلکه در بروکلینی که وطنش می‌انگارید خدا هرگز وجود نداشته است. در واقع، در محافلی که با آن‌ها سروکار دارید موضوعاتی از جنس امور معنوی یا متعالی هرگز مطرح نشده‌اند. این جهان وجودی تخت است. قبول که رغبتی به آن ندارید، اما بیایید در آن سیر کنیم. مطمئن باشید همه تلاش می‌کنیم یا معنایی «بیابیم» یا معنایی «بسازیم»؛ همه بهت زده تلاش می‌کنیم بفهمیم که حرف حساب این جهان چیست. اما حواستان باشد! قرار نیست با حرف‌های پوچ و دروغ سرگرم بشویم.

به خاطر همین اوصاف است که همواره تعجب می‌کنید از تمام آن آدم‌های شدیداً مذهبی^۲ که در تایمز و نیویورکر درباره‌شان می‌خوانید، آن‌هایی که حتی در مخیله‌شان هم نمی‌گنجد که خدا وجود نداشته باشد. به نظر می‌رسد که آن‌ها در عالمی غیر از عالم شما سکنی گزیده‌اند. حالا تصور کنید که، در همین اثناء، یکی از دوستانتان مشغول خواندن خاطرات ماری کار^۳ شود یا حتی کم‌کم توجهش به آیین کاتولیک جلب شود. او چند ماه بعد، شب کریسمس، شما را به کلیسای جامع سنت پاتریک^۴ دعوت می‌کند. شما با خودتان فکر می‌کنید که چنین مراسمی حتماً یک جور تدبیر درمانی یا نوعی خوددرمانی زاهدانه است. اما چون میلتان نیست که به آنجا بروید، در خانه تنها می‌مانید. درست همان لحظه که سرتان گرم شده، یک باره یکی از آن ترانه‌های پرابهام و نوستالژیک گروه پُستال سرویس^۵ پخش می‌شود، یکی از همان ترانه‌هایی که لحن ملایم و ظریفش این فکر را به سرتان می‌اندازد که لابد ترانه‌ای مبتذل و پیش‌پافتاده است، اما وقتی آن را دوباره طوری می‌شنوید که انگار بار اولتان است، ناگاه آن ترانه را زبان حال خودتان می‌یابید:

1. Agnostic

2. super religious

۳. Mary Karr: او در سومین جلد خاطراتش که سال ۲۰۰۹ منتشر شد، تعریف می‌کند که چطور از یک فرد الکلی به یک کاتولیک معتقد تبدیل شد [مترجم].

4. St. Patrick's Cathedral

5. The Postal Service

و در آینه می‌نگرم
 آنجا که نور در ترک‌های آینه می‌شکند
 و تا منتهای توان حنجره فریاد می‌کشم
 با این گمان که پژواک صدا از آن کسی است
 کسی که او را می‌شناسم.

... و شما وحشت کرده‌اید از حسرت‌ها و آرزوهایی که به یادتان آمده‌اند؛ و چیزی در نظرتان آمده که از پستوهای پنهان در خود آگاهتان فوران کرده است. بی‌دلیل اشک می‌ریزید اما نمی‌توانید جلوی گریه‌تان را بگیرید. می‌خواهید تقصیر همه این اتفاقات را گردن تنهایی و احوال آن لحظه بیندازید اما آن اشک‌ها طعم متفاوت لذتی دور را به یادتان می‌آورد و شما نمی‌دانید که با این‌ها چه کنید.

شما هم مخاطب این کتابید.

از یک سو، کتاب حاضر کتابی درباره یک کتاب است، یعنی یک کتابچه راهنما برای کتاب عالمانه‌ای که بسی قطورتر و عظیم‌تر است. این کتاب هم ادای احترام است و هم مدخلی به عصر سکولار، اثر ماندگار چارلز تیلور که تبارشناسی امر سکولار و باستان‌شناسی دلهره ماست. این کتاب شرحی است بر کتابی که خودش شرحی بر فرهنگ پسا مدرن است.

از سوی دیگر، این کتاب قرار است یک جور دفترچه دستورالعمل باشد؛ راهنمایی برای اینکه در عصر سکولار چگونه زندگی (ن) کنیم. نهایتاً این کتاب سفر پرماجرای خودشناسی و راهی برای تعیین جهت و پیدا کردن موقعیتمان در «عصر سکولار» است؛ فرقی نمی‌کند که چه کسی باشیم؛ معتقد یا شکاک؛ متدین یا دیرباور. چه منادی ایمان برای دنیای سکولار باشیم و چه متحیر باشیم از اینکه هنوز مؤمنانی در این عصر و روزگار هستند، چارلز تیلور قصه‌ای تعریف می‌کند تا ما را کمک کند که ببینیم موقعیتمان کجاست و چه چیزی در معرض خطر است. باید اعتراف کرد که این جنبه وجودی پروژه تیلور زیرانبوهی از تاریخ‌گویی‌ها و پانوشت‌ها و حاشیه‌رفتن‌ها مدفون شده است. پس تلاش می‌کنم این جنبه از ادعای او را بیالایم و برجسته کنم چون معتقدم که اهمیت زیادی دارد، به ویژه برای آن دسته از معتقدانی که نه تنها می‌خواهند در عصر سکولار مؤمن باقی بمانند، بلکه می‌خواهند برای چنین عصری گواه حقانیت امر الهی باشند.

فاش می‌گویم و از گفته خود دل شادم که مدافع اهمیت و ابتکار خلاقانه پروژه تیلورم. معتقدم که عصر سکولار تقریری خردمندانه و وقاد از اکنون جهانی شده و جهان وطن و متکثر ماست. هر کس که گستره و قوت استدلال تیلور را درک کند حس خواهد کرد که او لب لباب وضعیت پسامدرن را فهمیده است. تقریر او از وضعیت کنونی ما که تحت «فشار قیچی وار»^۱ هستیم - و میان رخوت^۲ ساحت درون‌ماندگار و خاطر ساحت تعالی معلق مانده‌ایم - بر قیل و قال مبهمی که در پس‌زمینه تجربه‌مان برقرار است، و کلمه‌ای برای اشاره به آن نداریم، نامی می‌گذارد و آن را توضیح می‌دهد.

من چند دسته مخاطب برای این کتاب در نظر دارم، آن هم صرفاً به این دلیل که معتقدم عصر سکولار چندین دغدغه متفاوت را کنار هم جمع کرده است. امیدوارم این کتاب منبعی برای آن دسته از اصحاب علوم اجتماعی، الهیات، فلسفه و دین‌پژوهی باشد که با مباحث ناظر به سکولاریزاسیون و دین در جهان معاصر سروکار دارند.

این یک دستنامه فلسفی است که برای دست‌اندرکاران^۳ حوزه‌های مرتبط نوشته شده است. پس، برای آنکه لوازم و نتایج استدلال عالمانه تیلور را به گونه‌ای ترجمه و تفصیل کنم که برای عرصه عمل - به‌ویژه عرصه فعالیت روحانیون - کارآمد باشد، از کادرهای حاشیه‌ای شبیه این استفاده خواهم کرد تا برای تأمل بیشتر سؤالاتی مطرح کنم و به برخی از کاربردها و لوازم عصر سکولار برای متعاطیان عرصه ایمان اشاره داشته باشم.

اما در واقع مخاطبان اصلی من وجودی‌ترند. امیدارم که این کتاب تحلیل تیلور را به دست گستره وسیعی از «دست‌اندرکاران» برساند. مرادم از این واژه کسانی است که در این مقطع فرهنگی زندگی می‌کنند و همان فشار قیچی وار و رخوت و «تزلزل»^۴ را که تیلور شناسایی کرده حس می‌کنند؛ آن‌هایی که نقشه‌های ذهنی عصر سکولارمان، از دث کب فور کیوتی^۵ تا دیوید فاستر والاس^۶، را جذب کرده‌اند. ایشان چه بسا هنرمند باشند یا کارآفرین، نماینده‌نامه نویس باشند

1. cross-pressure

2. malaise

3. practitioners

4. fragilization

5. Death Cab for Cutie

6. David Foster Wallace

یا مشاور طراحی، کافه‌دار باشند یا کارمند. اما همه آن‌ها به صرافت درمی‌یابند که تیلور در پی تشخیص مشکل است: اینکه عصر «سکولار» ما به هم ریخته‌تر از آنی است که بسیاری می‌خواهند به ما بقبولانند؛ اینکه ساحت‌های متعالی و درون‌ماندگار در هم آمیخته‌اند؛ اینکه شاید مقوله ایمان در این عصر بی‌وجه شده باشد اما بی‌خیالی نسبت به مغاکِ [وجودی حاصل از فقدان ایمان] حتی از آن هم بی‌وجه‌تر است؛^۱ اینکه ساکنان این عصر مجبورند، به جای گریز دلخورانه از آن، در پی ایجاد معنایی در این فضای «سکولار» باشند. مراد آن دسته از دوستانم است که در بروکلین و برکلی، در ویکرپارک شیکاگو و مجاور پارک مرکزی منهتن، در تورنتو و ونکوور و نیز در میلواکی و بولدر زندگی معناداری ساخته‌اند که شبیح عصر سکولار بر آن سایه افکنده است.

برخی از این رفقا روحانیان و کشیشان و کلیساراه‌اندازان و مددکاران اجتماعی‌ای هستند که در عصر سکولار با شغل‌های «مذهبی» سروکار دارند. این‌ها وارثان دوروثی دی^۲ و مبلغان آن قصه^۳ باورنکردنی‌اند؛ این‌ها کسانی‌اند که نخواستند به سرزمین‌های یک‌دست متشکل از ساختارهای مشترک مقبولیت عقب‌نشینی کنند. درواقع این افراد مخاطبان اصلی این کتاب‌اند، زیرا معتقدم که تحلیل تیلور می‌تواند به کشیشان و کلیساراه‌اندازان کمک کند که به فهم بهتری از آن بافت‌هایی برسند که قرار است سیره عیسی را در آن‌ها ترویج کنند. از جهات بسیاری، عصر سکولار تیلور به نوعی انسان‌شناسی فرهنگی منتهی می‌شود که برای انجام رسالت دینی در شهرها ضرورت دارد.

درعین‌حال، تقریر تیلور باید بیدارباشی خطاب به کلیسا باشد و مثل یک آینه به ما کمک کند که ببینیم چگونه به سکونت در عصر سکولارمان نائل آمده‌ایم. تیلور نه تنها به فهم نحوه ظهور «عصر سکولار» علاقه دارد، بلکه با تیزبینی این را بررسی می‌کند که اکنون

۱. در درآمد همین کتاب، نویسنده به صحنه‌ای از فیلم «ایالت گلستان» ارجاع می‌دهد که شخصیت‌ها نسبت به گودال عظیمی که نماد مغاک وجودی انسان است بی‌اعتنایی می‌کنند و از آن می‌گذرند. نویسنده آن «بی‌اعتنایی و بی‌خیالی» را رفتاری کلیشه‌ای می‌داند و معتقد است که شاید ایمان بی‌وجه شده باشد، اما این مغاک چنان عظیم است که نمی‌توان نسبت به آن بی‌خیال بود و به‌راحتی از آن گذشت [مترجم].

۲. Dorothy Day: روزنامه‌نگار و فعال آمریکایی که به آیین کاتولیک گروید [مترجم].

۳. مراد قصه گرویدن دوروثی دی به آیین کاتولیک است که پاپ بندیکت شانزدهم آن را تبلوری از سفر به سرزمین ایمان در عصر سکولار شده معرفی کرد [مترجم].

چگونه همه ما سکولار هستیم. امر سکولار همه چیز را درگیر کرده است و نه تنها بی اعتقادی^۱ را ممکن کرده بلکه اعتقاد را هم تغییر داده و به مسیحیت (و همه اجتماعات مذهبی) تعدی کرده است. بنابراین تقریر تیلور ریشه‌ها و حد و اندازه هضم شدگی مسیحیت را هم مشخص می‌کند و به اشاره می‌فهماند که چگونه باید بذر مقاومت [در برابر این تعدی و میل به هضم امر دینی] را پرورش داد.

نهایتاً فکر می‌کنم که تیلور قاموس لغاتی برای فهم و تحلیل فرهنگی ارائه می‌کند. بنابراین برخی از اصطلاحات و عبارات منحصر به فرد او را پررنگ کرده‌ام، چون معتقدم که می‌توان آن‌ها را به مثابه کوتاه‌نوشت‌های مفیدی به دایره لغاتمان - از جمله دایره لغات دست‌اندرکاران حوزه‌های مرتبط - وارد کرد. این واژه‌ها به اختصار در اصطلاح‌نامه‌ای در پایان کتاب تعریف شده‌اند تا خواننده با دایره لغات فنی تیلور آشنا شود. همچنین زمانی که خواننده در پی دنبال کردن رد استدلال تیلور است هم این اصطلاح‌نامه افاده فایده خواهد کرد، چه اینکه راه سریعی برای آشنایی مجدد با اصطلاحات تیلور و یادآوری آن‌ها در حین مطالعه کتاب خواهد بود.

هدف من ارائه شرح مختصری است که مخلص منطق و گام‌های استدلال تیلور را بشناساند. چه بسا بتوان گفت که من از جنگل عصر سکولار نقشه‌ای به خوانندگان می‌دهم به این امید که امکان موقعیت‌یابی را طوری برایشان فراهم کنم که بتوانند وارد جنگل انبوه کتاب تیلور شوند و به همه درختان آنجا توجه داشته باشند. من در فرایند تلخیص و ذکر جان کلام استدلال و تحلیل تیلور تلاش کرده‌ام که برخی از مدعیات او را چنان پرداخت کنم که دلالت وجودی‌شان عیان شود. این کار را گاهی با ارائه مثال‌هایی از مسائل فرهنگی معاصر انجام می‌دهم که شاید نزد خوانندگان جوان‌تر طنین بیشتری داشته باشند. البته کسانی که نمی‌توانند دل به دریای آن مجلد قطور و عظیم بزنند می‌توانند این کتاب را مستقلاً بخوانند ولی غرض کتاب مختصر من آن است که در نهایت قرین گشتی مادر، که همان کتاب پرچالیت تیلور است، بماند. اما آن‌هایی که در ساحل آرامش این کتاب را پی می‌گیرند باید بدانند که ساختار آن با طرح کلی تیلور هم‌ساز است: پنج فصل من متناظرند با پنج بخش عصر سکولار و در آن فصول نیز قسمت‌های من کمابیش متناظرند با فصول تیلور.

1. unbelief

* * *

بذر این کتاب برآمده از یکی از مهم‌ترین برهه‌های دورانِ تدریس است: سلسله‌جلساتی در سال ۲۰۱۱ که محور آن قرائت مبسوط (و کامل!) عصر سکولارِ تیلور بود. من از ته دل قدردانِ جمعِ گران‌قدرِ دانشجویان آن کلاسم که نه تنها دل به دریای متنی طویل و دشوار زدند، بلکه کمک کردند تا بفهمم این کتاب تا چه اندازه دست روی بحث اصلی گذاشته است و به آن‌ها دسته‌بندی‌ها و زبانی داده که وضع فعلی‌شان، از جمله رخوت کنونی‌شان، را بفهمند. واکنش آن‌ها به استدلال کتاب تیلور بود که مرا به صرافت انداخت که احتمالاً این کتاب به بقیه هم کمک کند.

من عمیقاً وام‌دارِ کریس گنسکی و راب جوسترا هستم که در میانهٔ برنامه‌های پرمشغله‌شان وقتی را برای خواندن نسخهٔ اولیهٔ این کتاب اختصاص دادند. اگر این کتاب در نظر برخی خوانندگان مفید است، تا حد زیادی مدیون بازخوردها و پیشنهادهای این دو نفر است.

همچنین قدردان پات و مایکل تامسون، ویراستارانِ اردمانس، هستم که از چنین کتابی استقبال کردند و صبورانه منتظر به اتمام رسیدن آن بودند.

طبق معمول، تحریر این کتاب به مددِ مجموعه‌ای از موسیقی‌های تمام‌عیار سروشکل گرفت. یعنی به مددِ هنرمندانی که هنگام نوشتنم در کافه‌های محله‌های مختلفِ گرندرپیدز همراه من بودند. تحت تأثیر تیلور، به آلبوم‌هایی جذب شدم که بازتابی از مشخصات عصر ما، یعنی رخوت و فشار قیچی‌وار و حیرت‌ناپیدا، بودند. با این حساب، شاید خواننده بتواند حال‌وهوای این کتاب را با شنیدن آثار گروه‌های پستال سرویس، دث کب فور کیوتی، فلیت فاکسز و به‌ویژه اثر منحصر به فرد و کل‌نگرانهٔ گروه آرکید فایر^۱، حومه‌ها^۲، بهتر درک کند.

1. Fleet Foxes
2. Arcade Fire
3. The Suburbs

درآمد: اکنون تحت فشار قیچی وار: سکونت در عصر سکولار

پاسکال می‌دانست که مونتنی^۱ دارد تقلب می‌کند: اکثر آدم‌ها راحت و بی‌دردسر درباره موجودات عالی^۲ کنجکاو می‌شوند. اما باید بی‌اعتنایی به آن‌ها را یاد گرفت.

ترسیم حدود عصر حاضر

نقشه‌ای از اکنون - یا، آن‌طور که روزگاری کیرکگور گفته بود، «این عصر حاضر»^۳ - را تصور کنید. قلمرو وجودی‌ای که در آن خودمان را در اواخر مدرنیته می‌یابیم چه شکل و شمایل دارد؟ دره‌های یأس و کوه‌های بهجت، دام‌ها و بن‌بست‌های آن کجاست؟ خطه‌های معنا کجاست؟ آیا در نقاط دوردست پنهان شده‌اند یا در همین امور معمول و پیش‌پافتاده‌ای که همراه ما هستند مترصد کشف شدن‌اند؟ کجا باید به دنبال آن «تکه زمین»‌هایی بگردیم که ظاهراً هنوز در تماس با امر متعالی‌اند؟ اما از کجا معلوم که در مسیر پیشرفت و توسعه

1. Montaigne

2. higher

۳. present age: بنا به مقتضیات زبان فارسی، «اکنون» معادل present به شکل اسم و «عصر حاضر» معادل present age است که در آن شأن صفت دارد. از این رو، این‌ها به امور قریبی اشاره دارند ولو اینکه لفظشان در فارسی متفاوت است [مترجم].

تخریب نشده و از بین نرفته باشند؟ کجاست آن مغاک عمیقِ وجودی‌ای که در «ایالت گلستان»^۱ با نوعی بی‌خیالیِ کلیشه‌ای نمایش داده شده است؟^۲

آیا می‌توان تصور کرد که نقشه‌ای وجودی از عصر سکولارمان داشته باشیم که شمه‌ای از موقعیت‌مان را به ما بدهد و ما را کمک کند که مکانِ خودمان را پیدا کنیم؟

درست مانند دوره‌گردانی که در ساحل ونیز^۳ در لس‌آنجلس نقشه‌ راه‌های منتهی به خانه ستارگان و سرشناسان را می‌فروشند، اینجا هم گُلّی فروشنده هست که دوره افتاده‌اند و اطلس مسیرهای عصر سکولار را می‌فروشند. مثلاً «نوملحدان»^۴ لبریز از اطمینان با تهور و جسارتی تازه موقعیت کنونی‌مان را ترسیم و توصیف می‌کنند. نقشه‌کشانِ نوملحد، با بهره‌گیری از نوعی استعمار فکری، نام‌های تازه‌ای برای تک‌تکِ مناطق تجربه‌مان وضع کرده‌اند و آن‌ها را به علوم طبیعی و تبیین تجربی ضمیمه کرده‌اند و جهان را به کمکِ افسون‌زدایی^۵ تخت کرده‌اند (البته این نقشه‌ها همواره گورستان خدایان را یکی از نقاط به یادماندنیِ این تور می‌دانند). در عین حال، و البته گاهی در مقام پاسخ به این رفتار نوملحدان، بنیادگرایان متعددی عزمشان را جزم می‌کنند تا نقشه گنج‌های مدفون را به ما بفروشند. آن‌ها پوست‌نیشته‌های رنگ‌ورورفته را رو می‌کنند و می‌کوشند ما را قانع کنند که این نقشه‌های منسوخِ حقیقتِ مربوط به ما و اکنونمان را به ما می‌گویند. اما نقشه‌های آن‌ها هم به همان اندازه تخت است و احساس می‌کنیم که انگار دارند چیزی را از ما مخفی می‌کنند. احساس می‌کنیم که مناطق بسیاری در تجربه‌مان هست که آن‌ها هیچ‌وقت بر آن پای نگذاشته‌اند، گویی که به صرف دیدنِ مدیسون اسکوئرگاردن^۶ مدعی باشند که نقشه کل منتهن را برداشته‌اند و در اختیار دارند. چه کسی دست‌ودلش به خریدنِ چنین نقشه‌ای می‌رود؟

هر دو نوع نقشه ابزارهایی گُند و بلامصرف‌اند. آن‌ها اطلس مسیرهایی هستند که صرفاً خیابان‌های کهنه و فرسوده، جاده‌های درون‌شهری و برون‌شهری لازم برای آمدوشدمان در عصر مُدرن متأخر، را نشان می‌دهند. آن‌ها برای نقشه‌برداری از برهوتِ وجودیِ اکنون

1. Garden State

۲. ارجاع نویسنده به صحنه‌ای از فیلم «ایالت گلستان» است که در آن شخصیت‌ها در برابر گودالی عظیم قرار می‌گیرند و با فریاد سرخوشانه در مقابل آن گودال چنین می‌نمایند که از آن گذر کرده‌اند و گویی این مغاک وجودی برایشان پر شده است [مترجم].

3. Venice Beach

5. disenchantment

4. new atheists

6. Madison Square Garden

کاری نکرده‌اند، یعنی همان نقاط حیران‌سازی که ما را گرفتار سرگیجه وجودی می‌کنند. این اطلس‌های شسته‌رفته و مرتبی که جزئیات را با رنگ‌ها مشخص کرده‌اند به هیچ دردمان نمی‌خورند اگر به خود بیاییم و ببینیم که در عصر سکولار جهت‌ها را گم کرده‌ایم و میان تردید یا اعتقاد، میان ترس‌های شبانه از اشباح درون ماشین^۱ یا حس مبهم غروب بت‌ها^۲ گرفتار آمده‌ایم. این اطلس‌هایی که چیدمان اعتقاد علیه بی‌اعتقادی، دین علیه سکولاریسم، باور علیه عقل را نشان می‌دهند نقشه‌هایی عرضه می‌کنند که شسته‌رفته‌تر و مرتب‌تر از فضاهایی هستند که خودمان را در آن‌ها می‌بینیم. این نقشه‌ها جهانی با دقت بالای هندسی به ما می‌دهند که منطبق نیست بر جهان تجربه زیسته‌مان که، در آن، این امور بسی گنگ‌تر و تشکیکی‌تر و درهم‌تنیده‌ترند، جایی که «امر سکولار» و «امر دینی» در قفس مشترکی که شامل تعویض مکرر جایگاه‌ها و مرکزیت‌زدایی‌های پی‌درپی است دست از سر یکدیگر برمی‌دارند. ما برای پیدا کردن موقعیت خودمان، به جای نقشه‌راه آلکن، به یک نقشه توپوگرافی^۳ مفصل از عصر سکولارمان نیاز داریم، نقشه فراری که با زمین ناهموار هماهنگ شده است و خط‌ترازهای^۴ آن به ما کمک می‌کند که موقعیت خودمان را در برهوت تردیدهایمان^۵ و چه بسا برهوت اعتقادمان پیدا کنیم. نقشه فرار وجودی این احساس را به ما می‌دهد که اوضاع دائم در حال تغییر است. این نقشه به ما کمک می‌کند که نسبت به سرزمین پیچیده و بغرنج عصر سکولارمان و به پیچ‌وتاب آرزوهای زمینی‌مان التفات پیدا کنیم. نقشه فرار وجودی، با نشان دادن عمق و ارتفاع و نیز فراز و نشیب، این امکان را برای ما فراهم می‌کند که خطورات امر متعالی را بپذیریم، یعنی آن خطوراتی که در هنگامه افسون‌زدایی دنیوی ناگاه سر برمی‌آورند و ما را غافلگیر می‌کنند. درعین حال، این نقشه وجودی ترازبندی شده^۵

۱. *ghosts in the machine*: تعبیری که گیلبرت رابل، فیلسوف انگلیسی، برای توصیف نظریه دوگانه‌انگاری نفس و بدن دکارت استفاده می‌کند. به تعبیر رابل، ذهن و بدن در این نظریه آن چنان بی‌ربط به یکدیگرند که گویی روحی درون یک دستگاه ماشینی قرار گرفته باشد [مترجم].

۲. *the twilight of the idols*: اشاره به کتاب نیچه با همین عنوان [مترجم].

۳. *topographic map*: نقشه‌ای که پستی و بلندی‌های سرزمین را هم نشان می‌دهد [مترجم].

۴. *contour lines*: در نقشه‌های توپوگرافی، برای نشان دادن ارتفاع نقاط از دوایر و منحنی‌هایی استفاده می‌شود که نقاط هم‌ارتفاع را نشان می‌دهند. این دوایر و منحنی‌ها را خط‌تراز می‌گویند [مترجم].

باید به ما کمک کند آن درون‌ماندگاری خفقان‌آوری را احساس کنیم که مشخصه وجودی عصر مدرن متأخر - حتی برای «معتقدان» - است.

عصر سکولار چارلز تیلور چنین کتابی است. ^۱ احتمالاً اگر این مجلد قطور نه صد صفحه‌ای و دلهره‌آور را در قفسه کتابخانه می‌دیدید، چنین نظری درباره آن نمی‌داشتید. زیر لایه‌های تحلیل فلسفی و روایت تاریخی مطول این کتاب، یک نقشه وجودی از اکنون ما پنهان شده است، نقشه‌ای که موطنش نه فقط سالن‌های سخنرانی و همایش‌ها بلکه کافه‌ها و اتاق‌های نشیمن است. عصر سکولار اساساً در مقام ترسیم سرزمینی است که بیشتر به دست کسانی مثل کامو و دث کب فور کیوتی نقشه‌برداری شده تا فلاسفه و عالمان اجتماعی خشک و عبوس. در واقع، در این تقریر پرمال تیلور از «عصر سکولار» ما - یعنی این لحظه متکثر و تحت فشار قیچی‌وار، جایی که معتقدان گرفتار محاصره شک و شکاکان شده‌اند اما هرازگاهی هوس باور به سرشان می‌زند - چیزی هست که اساساً ادبی یا حتی شاعرانه است. ^۲ همین پیچیدگی، دقت و سرباز زدن تیلور از فروکاست‌های ساده‌انگارانه است که او را نقشه‌بردار قابل اعتمادی کرده که می‌تواند موقعیت‌یابی اصیلی از عصر سکولارمان به دست دهد. عصر سکولار نقشه گاتهام^۳ جهانی شده و قوم‌نگاری فلسفی اکنون ماست.

پیشانی در ساحت درون‌ماندگار

تیلور چیزی را می‌نامد و معرفی می‌کند که برخی از بهترین رمان‌نویس‌ها، شاعران و هنرمندان ما گواه آن‌اند: اینکه عصر ما پریشان است. از یک سو، ما زیر سقف فلزی زندگی می‌کنیم و در ساحتی درون‌ماندگار پناه گرفته‌ایم. ما در زمانه غروب خدایان و بت‌ها زندگی می‌کنیم اما اشباح آن‌ها از رفتن ابا دارند، و به همین خاطر ممکن است هرازگاهی هوس اعتقادآوری به سرمان بزنند. حتی همان چیزی که تیلور آن را چهارچوب درون‌ماندگار می‌نامد نیز پریشان است. از سوی دیگر، درست است که ایمان هنوز هم در عصر سکولارمان وجود دارد، اما اعتقاد داشتن دشوار شده است. ایمان به اضطراب افتاده و اذعان دینی قابل مناقشه^۴ شده

۱. Gotham: شهری خیالی در آمریکا که داستان برخی از فیلم‌ها و کمیک‌های ابرقهرمانی، از جمله ماجراهای بت‌من، در آن می‌گذرد [مترجم].

است و گریزی از آن ندارد. این طور نیست که به جای تردید اعتقاد داریم؛ ما در عین تردید اعتقاد داریم. حالا همه ما توماسیم.^۱

لُب کلام این کتاب - مثل مدعای عصر سکولار تیلور - این است که اکثر ما در فضایی زندگی می‌کنیم که میان دو تیغه قیچی گرفتار شده است، جایی که هم لادری‌گری و هم تدین ما متقابلاً دست از سر یکدیگر بر نمی‌دارند و یکدیگر را پریشان می‌سازند. البته درست است که اکثر ما هر روز در این فضا زندگی می‌کنیم، اما اگر راهنمایان ما فقط نوملحدان یا بنیادگرایان مذهبی می‌بودند، آن وقت حتی از وجود چنین سرزمین وسیعی که موضع نزاع و مناقشه واقع شده بی‌خبر می‌بودیم. اما اگر اطلس‌های تخت و مسطح بنیادگرا را کنار بگذاریم و نقشه فرار وجودی پر جزئیاتی مثل عصر سکولار را به دست بگیریم، راهنمایی خواهیم یافت که با تبعات چهارچوب درون‌ماندگار پریشانمان هم‌نواست. این راهنما «فهم و درکی» از موقعیت فعلی مان به دست می‌دهد اما نه با تبیین آموزگارمآبانهُ آن و نه با تقلیل و کم‌اهمیت نشان دادن آن. او به ما واژگانی می‌دهد تا برای اشاره به آنچه احساسش کرده‌ایم نامی در اختیار داشته باشیم.

به همین خاطر است که شُرکای نزدیک تیلور در چنین کاری رمان‌نویس‌ها هستند. مثلاً رمان چیزی برای ترسیدن وجود ندارد^۲ جولیان بارنز^۳ را ملاحظه کنید که نمونه‌ای از یک نقشه وجودی برای عصر سکولارمان است. تحریر این کتاب در پاسخ به چیزی است که بارنز آن را، با انتحال از منتقد فرانسوی، شارل دو بوس^۴، لُ قوی مُختل^۵ می‌نامد. طبق نظر بارنز، بهترین ترجمه این عبارت همان ترجمه اولیه و سردستی آن است. هرچند «زنگ بیدارباش فناپذیری» کمی ما را به یاد خدمات هتل‌ها می‌اندازد، اما در واقع استعاره موجود در این ترجمه اصل حرف را می‌زند: «مثل این است که شما در اتاق ناآشنای هتلی هستید و زنگ ساعت

۱. اشاره نویسنده به توماس شکاک است که یکی از حواریون عیسی (ع) بود که بعد از رستاخیز عیسی (ع) می‌گفت ایمان نمی‌آورد مگر آنکه مستقیماً تجربه کند که فرد برخاسته همان عیسی (ع) است [مترجم].

2. *Nothing to Be Frightened Of*

3. Julian Barnes

4. Charles du Bos

۵. *le réveil mortel*: ترجمه تحت‌اللفظی این عبارت «زنگ فناپذیری» است. در ادامه، نویسنده مفصل درباره معنی آن صحبت می‌کند [مترجم].

مطابق تنظیم مهمان قبلی این اتاق باقی مانده است. ناگهان کله سحر از خواب ناز به ظلمت و وحشت پرتاب می‌شوید و به‌نحو کشنده‌ای ملتفت می‌شوید که دنیا محل گذر و سرای اجاره‌ای است.^۱ دقیقاً همین زنگ بیدارباش غیرمنتظره است که بسیاری از آدم‌ها، حتی در عصر «سکولار»، آن را تجربه می‌کنند.

چیزی برای ترسیدن وجود ندارد شیوه بارنز برای دست‌وپنجه نرم‌کردن با زنگ بیدارباش فناپذیری است، همان زنگی که ظاهراً از جوانی خواب او را آشفته کرده و از همان زمان او را آزار داده است، طوری که گویی قادر به تغییر تنظیم ساعت آن اتاق هتل نیست. اما این وضعیت را دعوت به چالشی می‌بیند که در آن باید برای سخن‌گفتن از ل قوی مُختل واژگانی بیابیم، ولو اینکه این واژگان معنای آن را تمام‌وکمال منتقل نکنند. این چالش نوعی هم‌اورد خواهی تمام‌عیار از جانب مرگ است که نویسنده را به مبارزه دعوت می‌کند. او در جایی خود را به خاطر ناکامی در رویارویی با این چالش شماتت می‌کند:

همین یکی دو شب پیش بود که آن لحظه وحشت‌آور دوباره آمد، لحظه پرتاب شدن به درون خودآگاهی و التفات؛ تنهای تنها؛ لحظه مشت‌زدن به متکا و شیون‌کنان فریادکشیدن که «اوه ... نه ... اوه ... نه ... اوه ... نه ... اوه ... نه»؛ وحشت لحظه و دقایقی که می‌توانست ترحم متظاهرانۀ یک شاهد بیرونی را برانگیزد؛ امری که گنگ و به‌زبان‌نیامدنی است. گاهی خجالت می‌کشم از اینکه به‌شکل عجیب‌وغریبی هیچ واژه توصیفی، یا واکنشی، مناسبی برای گفتن درباره این امر ندارم. به خودم می‌گویم محض رضای خدا! تو نویسنده‌ای. تو با واژه‌ها سروکار داری. از دستت بر نمی‌آید که کاری بکنی؟ نمی‌توانی آبرومندانه‌تر از این به مرگ نهیب بزنی؟ درست است که هرگز نمی‌توانی به آن نهیب بزنی اما نمی‌توانی حداقل آبرومندانه‌تر از این به آن اعتراض کنی؟ (ص ۱۲۶)

بارنز خود معتقد است فلوربا بود که برای سخن‌گفتن از هم‌خوابگی زبانی پیدا کرد؛ ادmond ویلسون^۲ مدعی بود که دی. اچ. لارنس^۳ بالاخره در انگلیسی کلماتی برای همین منظور

1. Flaubert
2. Edmund Wilson
3. D. H. Lawrence

یافت. شاید ما هم بگوییم که بارنز با پذیرش چالش یادشده کتابی نوشته به این امید که زبانی برای مرگ بیابد. زبان مرگی که بارنز ساخته و پرداخته برای همه به خوبی قابل فهم است، چه اینکه مرگ خود کاملاً منصف است (و سخن از آن سخن از شتری است که مقابل خانه همه می خوابد). ایضاً، همان طور که از بارنز انتظار می رود، زبان مرگ نیز به غایت بامزه و مفرح از آب درآمده است. اما قاموسی است که همواره پریشان است و هرگز نمی تواند اشباح ساحت متعالی را پس بزند.

«من به خدا اعتقاد ندارم اما جای خالی اش را حس می کنم». این سطر آغازین کتاب است که برادر فلسفه خوانده نویسنده آن را «آبکی» می داند. درست است که بارنز چنان سکولار است که به چشم بسیاری از آمریکایی های خارج از محدوده هایی مثل منتهن و سیاتل نامتعارف می آید («من هرگز غسل تعمید نداشته ام و هرگز به مدارس دینی نرفته ام. در زندگی ام هیچ وقت در یک مراسم عادی کلیسایی شرکت نکرده بودم» [ص ۱۵]); اما این طور نیست که تأملاتش درباره مرگ کاملاً سکولار باشد. پرسش های حول مرگ و نابودی ناگزیر به پرسش هایی درباب آخرت و زندگی پس از مرگ منتهی می شوند و خیلی زود می بینید که گرفتار پرسش هایی درباره خدا و الوهیت می شوید. بارنز این سؤالات را تا هر جا که او را می کشند دنبال می کند و نشان می دهد که برخی ظرایف مسیحیت را، که از چشم بسیاری از هم نسلانش پنهان مانده، درک کرده است.

تانیا لورمان^۱ انسان شناس در کتاب وقتی خدا جواب می دهد^۲، که بحث های بسیاری درباره اش درگرفته، می پرسد «اگر می شد به خدا اعتقاد داشت، چرا نباید چنین اعتقادی می داشتیم؟». درعین حال اعتراف می کند «اعتقاد به خدا باید سخت و دشوار باشد». زیستن در عصر سکولار یعنی سکونت در همین فضا و تنش. لوازم و اقتضائات چنین تنشی برای مؤمنان^۳ حاضر در عصر سکولار چیست؟ چگونه متوجه دشواری باور و اعتقاد می شویم و آن را تصدیق می کنیم؟

1. Tanya Luhrmann

2. *When God Talks Back*

۳. نویسنده در اینجا و بسیاری از جاهای دیگر کتاب مشخصاً درباره مؤمنان مسیحی می پرسد، اما در مواردی که پرسش او فراگیرتر از مسیحیت است، دیگر مخاطب پرسش را به مسیحیت منحصر نمی کنم [مترجم].

البته مُراد این نیست که او در لاداری بودنش صادق و روراست نیست. او، ذیل سیره نویسی معکوس خود، از اعضای خانواده و دوستانش دربارهٔ زمان و کیفیت ازدست رفتن ایمانشان پرس و جو می‌کند و بدین ترتیب نوعی علاقه به گرویدن به الحاد و لاداری‌گری را از خود نشان می‌دهد (آن پرس و جوهای بارنز بی‌شبهت به علاقهٔ دوستانِ نوانجیلی نیست که می‌خواهند بدانند که من کی مسیحی شده‌ام و منظورشان این است که تاریخ و زمان مشخصی را بگویم). گواهی خود بارنز در این باره به عهد نوجوانی برمی‌گردد و کاملاً صادقانه است: «در موردِ خودم در سن بالاتری^۱ بود که برای آخرین بار بقایا، یا امکان، دین و مذهب را کنار گذاشتم. وقتی نوجوان بودم و در حمام روی یکی از آن کتاب‌ها یا مجلاتِ کذایی قوز کرده بودم، به خودم می‌گفتم که ممکن نیست خدا وجود داشته باشد، چون احمقانه است که مرا در این وضع تماشا کند؛ حتی احمقانه‌ترین است که ممکن است کل جد و آبایم به صف شده باشند و آن‌ها هم در حال تماشای من باشند ... این فکر که مامان بزرگ و بابابزرگ دارند کاری را که در شرف انجامش هستم نگاه می‌کنند جداً مرا از انجام آن کار باز می‌داشت» (ص ۱۶). هیچ خبری از مسئلهٔ قرینه‌ای شری نیست؛ هیچ خبری از قانع‌نشدن از آموزهٔ تجسد نیست؛ هیچ ادعای گزاره‌ای دربارهٔ روشننگری عقلانی نیست؛ صرفاً یک اعتراف صادقانه و کذایی دربارهٔ لاداری بودنی است که کمابیش کارکردی است. اما در واقع مهیج‌تر از این تأمل عاقله‌مردانهٔ بارنز دربارهٔ ازکف رفتن ایمان است:

به هر حال الان که این را ثبت می‌کنم، متعجبم که چرا به گزینه‌ها و احتمالات دیگر فکر نکردم؟ چرا فرض گرفته بودم که خدا، اگر واقعاً داشت نگاه می‌کرد، حتماً این نحوهٔ کام برآوردن را تقبیح می‌کند؟ چرا به فکر نرسید که اگر آسمان با مشاهدهٔ این سوءاستفادهٔ پرشور و خستگی‌ناپذیر من از خودم به زمین نیامده، شاید به خاطر این باشد که کارم را گناه ندانسته است؟ چرا این خیال به سرم نزد که اجدادِ مرده‌ام را در حالی تصور کنم که بی‌طرفانه به افعال من لبخند می‌زنند: ادامه بده پسر! حالا که فرصتی دست داده از آن لذت ببر! وقتی روح از بدنت جدا شود دیگر از این فرصت‌ها پیش نمی‌آید. یک بار هم به نیابت از ما انجام بده. (ص ۱۶)

۱. نویسنده در جملهٔ قبلی روایت می‌کند که برادرش در نه سالگی اعتقاداتش را کنار گذاشته است [مترجم].